

نگاهی به رمان «پالتویی برای یک دکمه» از مریم عباس زاده

نقاشی امید روی بوم زندگی



مهرزاد امیرزاده

رمان «پالتویی برای یک دکمه» چنین آغاز می‌شود:

حال و روزم افتضاح بود؛ مثل یه مسمومیت شدید، تب چهل درجه با هذیان... بخوابی و هی پشت هم کابوس ببینی و عرق سرد بشینه روی تنت و نتونی بیدار شی، از اون خوابایی که انگار سر جلسه امتحانی و یه عالم مسئله انتگرال چندگانه روی برگه ات نوشته شده و هیچی بلد نیستی. یه حس بد، ترس ناشناخته، نگرانی عجیب چهار چنگولی چسبیده بود به یقه ام و ول نمی‌کرد. لحظه به لحظه هم فشار دستش بیشتر می‌شد. سرم گیج می‌رفت و چشمم سیاهی، انگار توی یه هزار توی تنگ و بسی پایان دور خودم می‌چرخم، اونم معلق. ذهنم تلخ بود، مثل زهرمار. لعنت به معجون درد و مرضی که افتاده بود به جونم.

دل و روده ام به هم پیچیده و انگار یکی توش رخت می‌شست. اونم با تمام قوا. مثل عمه پیر پدرم که لباس های چرک رو می ریخت تو یه لگن بزرگ لعابی که رنگ چند جاشم پریده بود، بعد با صابون مراغه میفاد به جوشون و کف مالشون می‌کرد. دست آخرم چنان بهشون چنگ می‌زد که احساس می‌کردی الانه تار و بود پارچه جدا بشه.

وقتی که خونه شون بودم، می‌نشستم روی پله، دستمو می‌داشتم زیر چونه م و به انگشتای لاغر و استخوانی ش زل می‌زدم که با مهارتی مثال زدنی می‌شست و می‌چلانید. تعجبم از این بود که اون همه زور چه جوری تو اون بدن نحیف جا گرفته...

تو دلم خدا بیامری براش فرستادم و یه چرا اومد تو ذهنم: حالا چرا تو این هاگیر و واگیر یادش افتادم، سالی یه بارم بهش فکر نمی‌کرد. یه فکر وحشتناک نشست توی مغزم: نکنه قراره بمیرم؟ نسبت به خودم بی رحم شدم، حالا بمیرم چی می‌شه؟ به کجای این دنیا بر می‌خورم؟ سرو چندبار تکون دادم تا مغزم سبک شه: امان از این افکار مایخولیایی من. همیشه از یه نقطه شروع می‌شسه و به یه نقطه بی ربط دیگه ختم می‌شه و پریشان ترم می‌کنه... وای که چقدر دلم آرامش می‌خواد...



رمان «پالتویی برای یک دکمه» است که خواننده را با خود همراه کرده، به کیش می‌برد و قصه زندگی خود را شرح می‌دهد. او که فکر می‌کند در آسمان وجودش حتی یک ستاره هم ندارد، پس از ورود به کیش با زنی سفید پوش و مهربان به نام «نهال» آشنا می‌شود تا در مسیر زندگی تازه او همراهش باشد. در ادامه هم برای خلاص شدن از تنهایی، در مهد کودک جزیره به عنوان مربی استخدام می‌شود تا در پیچه های تازه ای از مهر و دوستی به رویش گشوده گردد...

خانم مریم عباس زاده، یک اسفندماهی هنرمند است. از کودکی به نقاشی و نوشتن علاقه خاصی داشت. در دوران تحصیل با جدیت بیشتری هر دو رشته را ادامه داد و در سال ۸۴ توانست نخستین رمان خود را با نام «فریاد بی صدا» منتشر کند و در ادامه هم هشت رمان نوشت تا نویسنده پر کاری شود. او که دارای مدرک لیسانس اقتصاد نظری است، در کنار نویسندگی، موفق به ادامه کار نقاشی شد و تا کنون در چند نمایشگاه گروهی نقاشی شرکت کرده و فعالیت در این رشته را با جدیت ادامه می‌دهد تا آنجا که کلاس آموزش نقاشی هم برگزار می‌کند و از توان خلاقانه خود در هر دو رشته رمان نویسی و نقاشی به خوبی بهره می‌گیرد.

چه اشکی می ریخت بچه. ساکنم نمی شد. در و دیوار مهد از گریه هاش می لرزید. اولش که نمی دونستیم چی شده و فکر می کردیم جاییش درد گرفته یا کسی اذیتش کرده. بالاخره بعد از ده دقیقه چیغ کشیدن، بریده بریده گفت دکمه فرمزشو گم کرده. اصرار داشت کیف بچه ها رو بگردیم تا دکمه پیدا شه... دکمه رو که بهش دادیم چنان با سوز و گداز اشک ریخت که اشک منم در اومد. تا نیم ساعت هق هق می کرد و دل می زد.

شیرازه کلاسشون به هم ریخت و رسما درس تعطیل شد و هیچ کس هم دل و دماغ انجام کاری نداشت و هر بچه ای خودشو یه جور سرگرم کرد. «نفس» رو که از نفس افتاده بود تو بغلم گرفتم. موهاشو ناز کردم، اونم همانطور که دکمه رو توی مشتش گرفته بود، سرشو چسبونده بود به من و هیچی نگفت. کاش امروز فرصت شه و از سهیل درباره ی این دکمه ی فرمز جنجالی پرسیم. جریان این دکمه چیه که این قدر برای این بچه عزیزه و یه لحظه م از خودش دورش نمی‌کنه...

چاپ سوم رمان «پالتویی برای یک دکمه» نوشته مریم عباس زاده توسط «نشر ری را» به بازار کتاب آمده است. خانم عباس زاده که در کنار نوشتن رمان، به هنر نقاشی هم می‌پردازد، در این رمان، گویی با قلمی رنگین، سرگذشت زنی را روی بوم زندگی نقاشی کرده است تا خواننده به زیبایی بتواند داستان را از ابتدا تا انتهایش مرور کند و از دیدن تابلوی زیبای دلدادگی مادرانه، تعهد زنانه و تبلور جاودانگی عشق، لذت ببرد.

این رمان یک تابلوی زنانه است با رنگ هایی از جنس مهربانی و عاطفه که زنی تنها را با خود از تهران به جزیره کیش می‌کشاند تا بتواند با مرور گذشته اش، راهی به سوی آینده پیدا کند. آینده ای که گویی سرنوشت برایش نقاشی کرده است. زنی به نام «آسمان حکمت»، شخصیت اصلی

دوستانی بهتر از آب روان
گلزارک دج و سهراب

دکتر حبیب‌الله مناشی



آغاز چکامه «مشفق» برای سهراب، این چنین است: آه که ای دوست در اوآن جوانی نیست مرا کار، غیر اشک فشانی بار محن خسته کرد جان و تنم را قامت از کوه رنج گشته کمانی و ایات بند اول «سهراب» چنین است: آه که با غم گذشت روز و شبانم خسته و رنجور و دلفگار از آنم من چو تو، اندر بهار عمر، جوانی روز و شب از هر دو دیده اشک فشانم من چو تو، آن طایم که کینه صیاد کرده به تیر جفا و جور، نشانم من چو تو، با توشه امید و جوانی در ربه ای انتهای عشق، روانم من چو تو، عمری در آسمان تخیل بال و پرافشان نموده، در طیرانم آه که من از کتاب عمر در این فصل غیر سطور مال و رنج نخوانم با تو من ای «مشفق» عزیز سخندان جز سخن از درد و رنج خویش نرانم بار گران حیات و محنت ایام از کف من برده، پاک، صبر و توانم آه که ترسم در انتظار شوم پیر نامده از در، هنوز بخت جوانم با همه سختی و درد و رنج میندار کز دل من رفته یاد عشق، نه جانم! در ازل آب و گلم به عشق سرشتند دفتر عمرم به نام عشق، نوشتند

در بخش مکاتبات شعر و عکسی هم از من دیده می‌شود که مربوط به هجده سالگی من است. این شعر، قصیده‌ای است با عنوان «محیط شوم»، حاوی پنجاه و سه بیت که گله و حکایتی است از نمای جامعه آن روزگار. چند بیت از آن را می‌خوانید:

مشفقم، ای شاعر جوان سخندان
ای به سپهر ادب، ستاره تابان
می‌گذرد عمر اگر چه در رده‌اش
نیست مرا حاصلی به جز غم و حرمان
هر چه شوم بیشتر به جامعه حساس
می‌شودم درد و رنج و آه دو چندان
کیست که در این محیط شوم نگرود
عاقب از کسب علم و فضل، پشیمان؟
کیست که غیر از طریق خدعه و تزویر
شاهد مقصود را گرفت به دامان؟
مرد سخندان نجسته‌ام که در این ملک
عاقبت از غصه، گوشه‌ای ندهد جان
آه کز اندیشه پلید اجانب
لانه دزدان شده است کشور ایران!

مطلب دیگری که در مورد کتاب خاطرات جوانی مشفق باید بگویم این است که این کتاب را در جشنی که از سوی اداره فرهنگ ترتیب داده شده بود به مناسبت احراز رتبه اول در بین کلیه داوطلبان امتحانات نهایی شش ساله متوسطه (رشته طبیعی) به من به عنوان جایزه اعطا نمودند و متعاقب من، خانم پردیخت سپهری (خواهر والا و هوشمند سهراب) موفق به دریافت همین جایزه به مناسبت احراز رتبه اول در بین داوطلبان امتحانات سیکل اول در کاشان گردید. منظورم از ذکر این نکته توجه به وجود هوش و ذکاوت در خاندان سهراب است که خود می‌گوید:

«باغ ما در طرف سایه دانایی بود»
در آن روزگاران که من سال‌های پایانی دبیرستان را در کاشان طی می‌کردم و همچون سهراب همواره رتبه اول کلاس را داشتم، سهراب در اداره فرهنگ کاشان به کار مشغول بود و ما با هم دوستی بسیار صمیمانه‌ای داشتیم و رشته این دوستی بیشتر مربوط به شوق و علاقه ما به شعر و نقاشی بود. آن روزها سهراب، همراه خانواده از باغی که محل زندگی دوران کودکیش بود به خانه‌ای در میانه شهر منتقل شده بودند. او همچنان به کار نقاشی مشغول بود. در خانه، وسایل نقاشی را آماده داشت و با اشتیاق تمام به آن می‌پرداخت. گاهی برای دیدن نقاشی‌هایش به سراغ او می‌رفتم و پاره‌ای از نقاشی‌های کوچک خودم را به او نشان می‌دادم که مرا تشویق به ادامه آن می‌نمود. همچنانکه پیشتر اشاره کرده‌ام، سهراب سرانجام تصمیم گرفت کار در اداره فرهنگ را رها کند و برای تکمیل هنر نقاشی به دانشکده هنرهای زیبا در تهران برود.

رادیو و زندگی روزمره

آموزشی و فرهنگ سازی دست یافت و هم با تقویت سویه آموزشی رادیو، کاربرد و کاربری آن در قلمرو وسیع تری از سوژه‌ها و بالطبع طیف وسیع تری از مخاطبان، گسترش داد.

سویه دیگری از نسبت رادیو و زندگی روزمره را می‌توان در تولد رادیوهای مناسبی دانست. مثلاً در ایام محرم شاهد تولد رادیو محرم یا رادیو اربعین بودیم یا مثلاً در نمایشگاه مطبوعات شاهد فعالیت رادیو نمایشگاه بودیم که به شکل تخصصی به پوشش خبری و تحلیلی این اتفاق می‌پرداخت و نمونه‌های دیگری که نشان می‌دهد هیچ رسانه‌ای به اندازه رادیو به شکل مستقیم و به روز با زندگی ارتباط ندارد و این ظرفیتی است که می‌توان از آن بهره بیشتری برد و رادیو را بیشتر به درون زندگی مردم و تجربه‌های زیسته آنها وارد کرد.

رادیو رسانه‌ای تک بعدی و تخیل زا است. تأثیر این رسانه بر مخاطب بیشتر از تأثیر مخاطب بر آن است. اساساً رسانه‌ها با تأثیر در ساختار ذهنی افراد باعث ایجاد تغییر در دنیای آنها می‌شوند. گوش دادن به رادیو فعالیت است که ریشه در کارها و برنامه‌های روزمره دارد. بنابراین اگر بخواهیم عوامل مؤثر را در تشکیل و معانی جدید جامعه مدرن را درک کنیم، نمی‌توانیم آنها را از زمینه‌ای که در آن ظهور و توسعه یافته‌اند، یعنی زندگی روزمره، جدا کنیم. راهی از تنهایی، شکستن سکوت، ارتباط با محیط پیرامون، علاقه‌مندی به یادگیری، وابستگی اعتقادی و... از جمله کارکردهای رادیو در ارتباط با تجربه‌های زیسته انسان هستند که می‌تواند این تجربه‌ها را به تجربه‌های آگاهانه و لذت بخش تبدیل کند.

خشونت‌های اجتماعی و کلامی، مسائل رفتاری مرتبط با ترافیک و رفتار شهروندی و امثالهم از جمله موضوعاتی هستند که یا به صورت تخصصی و کارشناسی مورد بررسی قرار گرفته‌اند یا به شکل عمومی‌تر به آن پرداخته شده و نظر و دیدگاه مردم در مقام شنونده درباره آنها پخش شده است یا به شکل یک گفتگوی عمومی در معرض یک بحث همگانی در رادیو قرار گرفته است. ضمن اینکه



بسته‌های رادیویی، شامل متن گفتارها، جمله‌های کوتاه و تمهیدات صوتی و موسیقایی برای بیان و انتقال مفاهیم مرتبط با تجربه‌های روزمره به ویژه در غالب آموزش مهارت‌های شهروندی یا مهارت‌های زندگی در انواع برنامه‌های رادیویی مورد استفاده قرار گرفته است.

رادیو تلاش می‌کند تا رویکرد جزئی نگرانه‌تری به مسائل روزمره مردم داشته‌اند و از کلی گویی یا شعارگرایی پرهیز کند. این به این معناست که نسبت عمیق و پویا تری بین رادیو به عنوان یک رسانه و مسائل زندگی روزمره برقرار شده که از دل آن هم می‌توان به تولید برنامه‌های متنوع و مفیدتری از حیث

بقیه از صفحه اول
نسبت بین رادیو و زندگی روزمره، صرفاً همین نکاتی نیست که به آن اشاره کردیم. آنچه که گفتیم، بیشتر مربوط به استفاده از رادیو به عنوان یک رسانه در دل زندگی روزمره بود، اما این نسبت می‌تواند معکوس هم باشد. به این معنی که خود رادیو نیز از زندگی روزمره و مسائل آن برای تولید پیام بهره می‌برد.

بسیاری از برنامه‌های رادیویی، به ویژه برنامه‌های اجتماعی و سرگرمی آن، با محوریت زندگی روزمره ساخته می‌شود و موضوع و محتوای خود را از این حوزه می‌گیرد. به عبارت دیگر، رادیو، هم در زندگی روزمره مردم حضور پررنگی دارد و هم بازتاب دهنده آن در خود است. واقعیت این است که در علوم اجتماعی معاصر، خاصه در حوزه مطالعات فرهنگی و رسانه، زندگی روزمره و کنش‌مندی‌های مرتبط با آن از جایگاه خاصی برخوردار شده و تحقیق و پژوهش درباره آن افزایش یافته است.

در دل زندگی روزمره، می‌توان سوژه‌ها و موضوعات جذابی برای تحقیق و پژوهش پیدا کرد و که همان‌ها می‌تواند در تولید محتوای برنامه‌های رادیویی نیز مورد استفاده قرار بگیرد. چنانچه مورد استفاده هم قرار می‌گیرد. خوشبختانه در رویکردهای تازه خود به سراغ بسیاری از همین تجربه‌های زیسته رفته و آنها را دستمایه ساخت برنامه‌های خود قرار داده است. به عنوان مثال، موضوع رفتار اجتماعی در فضای عمومی، رفتار ایرانیان در مترو، مصرف‌گرایی و افزایش آن در جامعه، کودکان کار و خیابانی،